



باشد؟ اینجا نقطه‌ای است که جامعه‌شناس و زیباشناس و فیلسوف هنر و تماشاگران پروپاقرص سالی و سیما^{۱۲} به هم می‌رسند. گویی همه آن نظریه‌ها صرفاً برای تولید مقاله و سخنرانی و کتاب و جمع‌آوری رزومه بوده است و هرگز قرار نبوده از آنها برای فهم آنچه رخ می‌دهد استفاده کنیم. این گونه می‌شود که فیلسوف پست مدرن بدبین به سیستم و مجری آهنگ‌های درخواستی تلویزیون ماهواره‌ای به یک نتیجه می‌رسند و عملاً یک حرف می‌زنند و طوری راجع به هنر اعتراضی و انقلابی می‌گویند که پلترم منحنی مثل رادیو جوان، که در میان خود هنرمندان نسبتاً و تماماً زیرزمینی ایران هم منفور و متهم به استثمار کردن هنرمندان است، به صرافت می‌افتد اسپانسر هنر انقلابی و اعتراضی شود و به خواننده‌ها کار اعتراضی و انقلابی سفارش دهد.^{۱۳} در واقع وقتی زیباشناس و فیلسوف و تحلیلگر هنری نظریه را مثل لباس در رختکن سیاست روزمره درمی‌آورد و برهنه شیرجه می‌زند وسط رخداد، طبیعی است که رادیو جوان مرزهای هنر و انقلاب را برای

نادر و فرم‌های عصیانگرانه اعتراض اغلب غضب‌شدنی و ناموفق‌اند، اگر راه چنین خطرناک و درست پیمودنش این قدر نادر است، چطور می‌شود که تولید هنر موسوم به اعتراضی، بدون وسواس و دقیقاً ذیل همین عنوان، این همه در ایران پررونق است؟ آن دستگاه نظری‌ای که این تولیدات انبوه را بدون چون و چرا ذیل همین عنوان می‌پذیرد و حتی برایش مدیحه‌سرایی می‌کند آیا از پیچیدگی مفهومی و تاریخی این ترکیب بی‌خبر است؟ از هنرپیشه‌های تازه مشهور شده تلویزیونی تاریخ‌نویسان که متن کارهایش مضامین اجتماعی و سیاسی پیدا کرده، تا کارتون‌نویستی که مضامین سیاست روزمره را به تصویر می‌کشد، به نظر می‌رسد کسانی پیدا شده‌اند که توانسته‌اند بن بست را بشکنند و در گوش قدرت فریادهای ویرانگر بزنند. انگار اینجا از آن دشواری‌ای که در ابتدای این نوشته سخن گفتیم خبری نیست و بنا بر قولی معروف، «اما که کردیم و شد». اما چطور می‌شود که چیزی در نظریه این همه دشوار و نادر و در عمل این همه آسان و رایج

نوشته‌ار توضیح داده است^{۱۴}. نه فقط کلیت هنر، که تمام فرم‌های ستیزه‌جوی بیان نهایتاً به عادت‌های هم‌شدنی تبدیل خواهند شد و در قفسه بچه‌های چموش به فروش خواهند رسید، اگر دلشان را به صدای بلند رو به بیرونشان خوش کنند و فراموش کنند در انتخاب اسلوب مبارزه هیچ انتخاب آسانی وجود ندارد. به همین دلیل است که در شهر عجایب شبکه‌های اجتماعی معترضان خسته در آستانه فروپاشی روانی تقریباً با همان سازوکاری تماشا می‌شوند که بلاگرهای زیبایی و برهنه‌نماها و طالع‌بین‌ها و دعانویس‌ها و دعوادرست‌کن‌ها و شکنندگان اشیای با سر.

داستان این تعارض، یعنی این سرنوشت محتوم ستیزه‌گرانی که علیه وضع مستقر عصیان می‌کنند و نهایتاً خودشان بسته‌بندی شده و در همین وضعیت به فروش می‌رسند، نه فقط در نظریه هنر، بلکه در خود هنر هم به قدر کافی تعریف شده است. در فیلم «شبکه» ای سیدنی لومت^{۱۵}، مجری خبری را که در آستانه فروپاشی روانی است و حین پخش زنده شروع به افشاکاری علیه تمامیت سیستم می‌کند به جای اخراج استخدام می‌کنند تا در نمایش تلویزیونی مخصوص خودش حرف‌های اعتراضی بزند. این نمایش تا وقتی که بیننده دارد ادامه پیدای می‌کند. او در نهایت کشته می‌شود اما نه به این دلیل که حرف‌های اعتراضی می‌زند؛ به این دلیل که دیگر بیننده ندارد. همین مضمون در یک قسمت از سریال «آینه سیاه»^{۱۶} هم تکرار می‌شود. در یک ضدآمانشهر رسانه‌ای که همه چیز زیر سیطره تلویزیون و یک نمایش استعدادیابی است، تهدید یکی از شرکت‌کننده‌های برنامه استعدادیابی به کشتن خودش جلوی دوربین با یک تکه شیشه از طرف داوران برنامه به عنوان یک «استعداد» پذیرفته می‌شود و او را استخدام می‌کنند تا تماشاچیان را با نمایش لحظه خشم و جنون و اعتراض سرگرم کند. گویی نه فقط نظریه پردازان هنر بلکه خود سرگرمی سازان شاغل در رسانه هم می‌دانند هر فریاد اعتراضی می‌تواند تبدیل به یک کالای دیگر شود و گاهی هم همین را تبدیل به مضمون داستانشان می‌کنند. یک چرخه کاملاً بسته که گویی هیچ راه خروجی ندارد یا دست‌کم راه خروجش به آن سادگی که به نظر می‌رسد پیداشدن نیست.

اما اگر چنین است، اگر انقلاب بسیار

بریده شده با چاقوی آشپزخانه

Cut with the Kitchen Knife, photomontage by Hannah Höch, 1919

هانا هوش هنرمند آلمانی، از معدود اعضای زن جنبش دادائیسم که توسط حلقه اصلی مکتب دادا تا حدی به رسمیت شناخته شد. کار او در اولین نمایشگاه بین‌المللی دادا در برلین (۱۹۲۰) به نمایش گذاشته شد.